

اختلاف ونبرد سردار سلطان احمدخان با امیر دوست محمدخان

(۲)

با ختم تخلیه کشور از انگلیسها، بخش اول فعالیت‌های سیاسی سردار سلطان احمدخان خاتمه یافت، اما مراجعت امیر دوست محمدخان و به سلطنت رسیدن دوباره اش سردار را منقلب ساخت، بدین معنی که او ونواب محمدزمانخان مخالف سلطنت دوباره امیر بودند و هر دو ی آنها در باب سلطنت کابل دلایل و ادعاهایی داشتند.

سردار محمد اکبرخان، دوست و رفیق دیرین خود سردار سلطان احمدخان را ملاقات کرد و وعده هایی به وی داد که ظاهراً برای مدتی خاموش گردید، ولی در باطن سخت از امیر دوست محمدخان نفرت داشت. امیر دوست محمدخان در جنوری ۱۸۴۳ میلادی به کشور برگشت و باردوم بر تخت سلطنت جلوس نمود. چون امیر دوست محمدخان سلطنت دوباره خود را نتیجه تدبیر پسر خود وزیر اکبرخان می دانست، در سکه خود که سابقاً چنین رقم خورده بود:

امیر دوست محمد به عزم جنگ جهاد کمر ببست و بزد سکه ناصرش حق باد

نام اکبرخان را نیز شامل نموده چنین ضرب زد:

بزد ز فضل و عنایات خالق اکبر امیر دوست محمد دوباره سکه به زر (۱۸)

البته قبل از آن امیر دوست محمدخان بنام پدر خود سردار پاینده خان نیز سکه ضرب کرده بود:

سیم و طلا به شمس و قمر میدهد نوید وقت رواج سکه پاینده خان رسید

به هر حال با سلطنت دوباره امیر دوست محمدخان، نفرت سردار سلطان احمدخان از امیر علناً بروز کرد. شاید این نفرت از زمانی در ضمیر سردار ترسب کرده باشد که امیر دوست محمدخان برای بدست آوردن ثروت و میراث پدرش سردار محمدعظیم خان برخلاف میل و رضایت مادرش او را به عقد از دواج خود در آورده بود تا دارائی وی را تصاحب کند. علاوه بر این، علت دیگر از مسایل سیاست خارجی امیر نشأت میگرد که امیر با انگلیسها طوری برخورد مینمود و سردار که مخالفت جدی روش استعمار انگلیسها در امور داخلی کشور بود، طور دیگری میخواست. بنابراین موضع گیری، سردار سلطان احمدخان قهراً پایتخت را ترک گفت و عزم رفتن قندهار کرد و در قلعه قاضی اتراق نمود. امیر دوست محمدخان پسران خود هریک، سردار غلام حیدرخان و سردار شیرعلیخان و وزیر اکبرخان را برای بازگشت او نزدش فرستاد، ولی او از تصمیمی که گرفته بود منصرف نشد. و به قندهار نزد سردار کهن دلخان و سردار مهردل خان رفت و آنها از وی به گرمی پذیرائی کردند و در تکریم و اعزازش کمی نیاورند.

سردار سلطان احمدخان در قندهار آهسته آهسته برادران قندهاری را برضد امیر دوست محمدخان تحریک نمود و پنج ماه بعد از وصولش به قندهار در رأس یک قشون پنج شش هزار نفری همراه با سردار مهردلخان و سردار رحمدلخان به عزم جنگ با امیر دوست محمدخان حرکت کرد. امیر دوست محمدخان با اطلاع از این واقعه دستور داد تا سردار غلام حیدرخان از غزنی به دفع او حرکت نماید و وزیر اکبرخان از کابل با نیرویی بدان طرف سوق شد. دیری نگذشت که هر دو قشون در محل سرچشمه مقر باهم مقابل شدند. تا چند روز هر دو طرف برای یک برخورد خونین آمادگی کی گرفتند، ولی ناگاه از طرف سران قندهار به وزیر اکبرخان پیشنهاد صلح شد. وزیر اکبرخان آن را پذیرفت و سعی سردار سلطان احمدخاندر مخالفت این تصمیم سران قشون قندهار جای را نگرفت. سرانجام سپاه قندهار از همانجا عودت نمود و سردار مهردلخان با وزیر اکبرخان و سپاه کابل به حضور امیر دوست محمدخان آمد و از کاری که به تحریک سردار سلطان احمدخان انجام یافته بود، از امیر معذرت خواست و طرفین موافقه کردند که "مقر" سرحد قلمرو کابل و قندهار باشد. (۱۹)

در تاریخ هفتم ذی الحجه ۱۲۷۱ (۲۱ اگست ۱۸۵۵م) سردار کهن دلخان زعیم قندهار درگذشت و برطبق عنعنه افغانی می بایستی سردار رحمدلخان به جانشینی برادرش برداشته میشد، ولی محمد صدیق خان پسر بزرگ کهن دلخان، این مقام را حق خود دانسته بنای مخالفت با عموی خود را گذاشت و از اینجا مخالفتها و کشیدگی ها میان عمو و برادر زادگان آغاز یافت، و بر اثر صف ارائیها و زد و خوردها در حدود چهار صد نفر از طرفین در این خود خواهی ها کشته شدند. بزرگان سرداران و علما و سادات برطبق عنعنه افغانی این مقام را شایسته سردار رحمدل خان میدانستند و در پای یک فیصله امضا گذاشتند، ولی سردار محمد صدیق خان این فیصله را قبول نمیکرد، سرانجام این کشیدگی منجر به آمدن امیر دوست محمدخان از کابل گردید و او در سال ۱۲۷۲ هجری مطابق ۱۸۵۶ میلادی، به بهانه اصلاح میان برادر و برادر زادگان به قندهار رفت و به بهانه ادای فاتحه به ارگ داخل شد و قندهار را به کابل ملحق نمود. (۲۰)

در این وقت سردار سلطان احمدخان به حضور امیر رفت و میان آن دو اشتی صورت گرفت و حتی هنگام بیرون رفتن سردار رحمدلخان از قندهار همراه با سردار محمد اعظم خان با نیرویی به پیگرد وی و پسرانش تا شورابک پرداخت

ویرگشت، ولی دیری نگذشت که بر اثر کشف مکتوبی عنوانی ناصرالدین شاه بدست امیردوست محمدخان، میانه خسر و داماد خراب گردید و سردار سلطان احمدخان مجبوراً راه تهران در پیش گرفت و به دربار قاجاری پناهنده شد. یکی از اتفاقات مفید در تهران آشنائی سردار سلطان احمدخان با شهزاده علیقلی پسر فتح علی شاه قاجار و بازگوئی چشم دیدهایش از جنگ اول افغان و انگلیس است که وی همان واقیعت ها را در رساله "تاریخ وقایع و سوانح افغانستان" در سال ۱۸۵۷ نوشته است و امروزیکی از منابع دست اول در تاریخ افغانستان بشمار میرود.

به هرحال حضور سردار سلطان احمدخان در تهران، مصادف به ایامی بود که ایران به بهانه همدردی با پسر وزیریار محمدخان الکوزائی، هرات را به محاصره کشیده بود (۱۸۵۷) و انگلیسها با حمله برخلیج فارس و تصرف جزیره خارک و تهدید اهواز، ناصرالدین شاه را مجبور کردند دست از محاصره هرات بگیرد و درپاریس نماینده ایران درپای معاهده ای امضا گذارد که به معاهده پاریس معروف است (۴ مارچ ۱۸۵۷).

اما ایران ضمن انصراف اجباری از محاصره هرات، سردار سلطان احمدخان را که هم برادرزاده و هم داماد امیرمیشد (نواب بیگم خواهر سکه سردار اکبرخان، خانم سردار سلطان احمدخان بود) و رقیب دشمن بسیار جدی امیر بشمار میرفت، با لقب "سرکار" به عنوان حکمران هرات گسیل نمود. سردار سلطان احمدخان چون خار بغل، برای امیر دوست محمدخان به حساب میرفت، بخصوص که سردار به سوی متصرفات امیردوست دراز کرد و فراه را متصرف شد. امیردوست محمدخان که دید با نامه و پیغام کارها راست نمیگردد، از شمشیر کار گرفت، زیرا "شمشیر دورویه کار یک رویه کند" و بنابراین با توسل به شمشیرخواست موضوع هرات را یکطرفه کند. پس سپاهی تحت قیادت سردار شیرعلی خان به سوی هرات سوق نمود و خود به تعقیب آن از مقر زمستانی جلال آباد با ترتیبات بزرگ درکابل و قندهار عازم هرات گردید.

نبرد سلطان احمدخان با امیردوست محمد بر سر هرات:

قضیه نبرد امیر و سردار افغانی، مقابله برادرزاده و کاکا، جنگ خسر و داماد، مخلصیت اعضای یک خانواده افغانی و از نظر نواب بیگم، جنگ پدر و شوهر در دوطرف دیوارهای شهر هرات که مدت ده ماه به طول انجامید، یکی از واقعات حزن انگیز و رفت آور و خونین است. سال اخیر عمر و سلطنت امیردوست محمدخان (۱۲۷۸ ق/ ۱۸۶۲ م) سالی بود که تقریباً تمام آن در محول حصار هرات در جنگ گذشت. جنگی که به ظاهر رنگ برادر کشی داشت، ولی چون سرنوشت هرات در آن دخیل بود، شاه و قاطبه مردم افغانستان مصمم شده بودند که تا آخر بجنگند. سردار سلطان احمدخان هم در تصمیم خویش کوچکترین تزلزلی نشان نداد و مردانه دفاع نمود. سردار تا نمرد، شهر را تسلیم نکرد و امیر تا شهر را نگرفت، نمود. در پایان عمر در حال ضعف و نقاهت و مریضی بر احساسات خویشی و قومی غالب آمد و غلبه او بر احساسات باعث فتح هرات شد. امیردوست محمدخان در اپریل ۱۸۶۲ با اکثر پسران خویش و سران و سرداران و سپاه بسیار از کابل حرکت کرد و چون قبلاً به سردار شیرعلیخان و محمدامین خان و محمدشرف خان، پسران خویش، امر پیشروی از قندهار داده بود، ایشان فراه را از میرافضل خان پسر سردار پردلخان (خسر سردار شیرعلیخان) که از طرف سردار سلطان احمدخان به عنوان حاکم آنجا مقرر بود، گرفته و خود امیر هم به ایشان ملحق گشت و بعد از مقابله هایی در سبزووار و حومه شهر هرات به تاریخ ۱۰ صفر ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸ اگست ۱۸۶۲) شهر، در محاصره افتاد و دروازه های آن خاکریز شد و سپاه امیر بعد از پنج روز سنگر کنی آماده مصاف گردیدند. مقابله ها، شب خونیه، نقب کنی و دیگر اقدامات جارحانه از طرفین دوام داشت و شش ماه بدین منوال گذشت.

سردار سلطان احمدخان در روزهای سخت محاصره هرات، مکتوبی به نام ناصرالدین شاه فرستاد و از او کمک خواست، ولی شاه قاجار کوچکترین کمکی به او نکرد. و معاهده مارچ ۱۸۵۷ با انگلیس را بهانه آورد و جواب منفی داد. از طرف دیگر عبدالغفار خان، نماینده انگلیسی از مشهد خود داری شاه قاجار را از کمک به سلطان احمدخان ذریعه مکتوبی به امیردوست محمدخان اطلاع داد. امیر این مکتوب و نامه ای را که ناصرالدین شاه مستقیماً به جواب سردار فرستاده بود و از دست قاصد ضبط کرده بود، هر دو را برای اطلاع سردار محصور به داخل شهر هرات فرستاد. میگویند عوض اینکه سردار رشید از این پیش آمد نا امید شود، راجع به عدم کمک شاه قاجار این فرد را به جواب مکتوب امیردوست محمدخان فرستاد:

ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش ما خدا داریم و ما را نا خدا در کار نیست (۲۱)

با این که فشار و مضیقه محاصره روز به روز کسب شدت می کرد، سردار سلطان احمدخان کوچکترین تزلزلی در عزم و اراده اش راه نداد و به مدافعه شهر ادامه داد تا این که در ماه (اپریل ۱۸۶۳) خانم او نواب بیگم، دختر امیر و خواهر سکه شیرعلیخان که ناظر این جنگ حزن انگیز میان یک خاندان بود از غم و غصه زیاد درگذشت. این واقعه متارکه مختصری در عملیات جنگی تولید کرد و جنازه مشارالیها به اجازه پدرش امیرکبیر از حصار هرات بیرون آورده شد و در حالی که پسر کوچکش عبدالله جان آن را مشایعت میکرد، شهزادگان و پسران و بزرگان دوطرف متخاصم به اعزاز

واکرام زیاد در گازرگاه دفن نمودند و بعد از فاتحه گیری و مراجعت عبدالله جان به داخل شهر محاربه تجدید شد، ولی قلت آذوقه و کمی غله اسباب زحمت مدافعین شهر را فراهم نمود. می گویند که در آن اوقات سردار سلطان احمدخان هفته ای یک بار در چهارسوق شهر آمده و از انبارها و گدامهای سرکاری غله به مردم تقسیم میکرد و دلداری می داد و حوصله افزائی می نمود تا این که غله گدامها به آخر رسید و تقریباً حیوانات کشتنی باقی نماند و مردم خیلی در مضیقه افتادند و بالاخره خود سردار هم در هشتم رمضان ۱۲۷۹ هجری (۱۰ مارچ ۱۸۶۳)، تقریباً در فاصله یک و نیم ماه بعد از وفات خانمش، از درد غم و تأثر شدیدی که وفات خانمش تولید نموده بود، وفات کرد.

مؤلف کتاب پادشاهان متاخر افغانستان، می نویسد: "سردار سلطان احمدخان، مرد غیور و شجاع و نام آوری بود. در سنه ۱۲۷۹ هجری قمری از مرگ عیال خود که بسیار دوست می داشت، به مرض خفقان گرفتار شد و چندی در بستر افتاد. با وجود بستری، متوجه امورات جنگ و جدال می بود و مردم قلعه را تسلی می داد، تا اینکه نفس به آخر رسید و آماده سفر عقبی گردید و بزرگان لشکر را به حضور طلب نمود، و عظم و نصیحت کرد و سخن از مردی و مردانگی گفت و از حضور مرخص نمود. بعد از یک شبانه روز فوت کرد." (۲۲)

بار دیگر در عملیات جنگی متارکه برقرار شد. بار دیگر دروازه شرقی شهر باز شد. بار دیگر جنازه ای از حصار بیرون آورده شد. و بار دیگر سران و سرداران دو دسته سپاه متخاصم در مراسم تدفین در گازرگاه شرکت نمودند و به استثنای خود امیر باقی همه پسران او در مراسم تشییع جنازه حاضر شدند و در بین راه صفوف سپاه در دو طرف صف کشیده و مراسم احترام حد به حد از طرف دسته های افواج با نواختن سلام نظامی به عمل می آمد. بدین ترتیب جسد سردار سلطان احمدخان متوفی را با تجلیل و تکریمی که در خورشان او بود، پهلوی خانمش به خاک سپردند و بعد از سه روز فاتحه گیری باز هم دروازه های شهر خاکریز شد و عملیات جنگی ادامه یافت. در این وقت چه از طرف امیر دوست محمدخان و چه از طرف مردم شهر هرات کوشش زیاد به عمل آمد که به این عملیات بیهوده خاتمه داده شود، ولی پسران سردار سلطان احمدخان به خصوص شهنواز خان که جانشین پدر شده بود سخت مخالفت تسلیم و صلح بود.

مگر چون در مرحله سوم محاصره که ماه دهم آن باشد گرسنگی و مضیقه زندگی را بر اهالی هرات خیلی مشکل ساخته بود، باشندگان شهر مایل به صلح و تسلیم شدند و بعضی سران و بزرگان مانند میرافضل خان و غلام محی الدین خان بن کندلخان با مردم همنا شدند، ولی شهنواز خان با برادرانش به دفاع پرداخت، اما اهالی شهر که دیگر تحمل گرسنگی را نداشتند علی الرغم شهنواز خان و برادرانش در تاریخ ۸ ذی الحجه ۱۲۷۹ هجری (۲۷ می ۱۸۶۳) دروازه های شهر را باز کردند و سپاه امیر بالاخره داخل شهر هرات گردید. (۲۳)

در روزهایی که اوضاع داخل شهر به منتهای بحران رسیده بود دوام جنگ برادرکشی و تطویل عملیات نظامی، فوت بستگان قریب مانند دختر و داماد به ضعف عمومی امیر دوست محمدخان تأثیر خاصی وارد کرده، مریضی ضیق النفس او شدت پیدا کرد و هرچه به معالجه پرداختند مفید واقع نشد. چون امیر ملتفت شد که از این مرض شفا نخواهد یافت برای جلوگیری از پیش آمدهای بد در یک وقت باریک و بحرانی مجلسی از شهزادگان و بزرگان به دور خود تشکیل داد و امیر شیرعلیخان را به جانشینی خود تعیین نمود و امور سلطنت را به او محول کرد.

میرزا یعقوب علیخان خافی، مؤلف کتاب "پادشاهان متاخر افغانستان" می نویسد که: "امیر دوست محمدخان خطاب به سرداران لشکر و شهزادگان گفت: "در ده بوری کابل، سردار محمدعلی خان پسر سردار شیرعلیخان را ولیعهد پدرش کرده به دست خود شمشیر به کمرش بستم و به شما بزرگان حضور خطاب کردم که سردار شیرعلیخان جانشین من است. امروز مرض سرکار قوی و امید صحت شدن ندارد. به صلاح و صوابدید شما باید سردار شیرعلیخان را ولیعهد سازم و به جای خود پادشاه افغانستان نمایم. شما بزرگان چه مصلحت می دهید؟ جمله بزرگان که حضور داشتند قبول کردند و عرض کردند که خداوند مبارک گرداند. بعد از آن به دست مبارک خود دستار خود را به سردار شیرعلیخان گذاشتند و شمشیر خود را به کمرش بستند و به حضور خورد و بزرگ و پسران خود و جمیع بزرگان لشکر به افواج دریا موج به منصب امیری سرفراز نمودند. بعد از آن به حضور مبارک از همه مردم چه شاه و چه گدا بیعت گرفتند و جمله مبارک باد کردند و از جانب امیر شیرعلیخان تمامی سرکردگان و بزرگان به دقدرتبه و منزلت شان، خلعتهای فاخره پوشیدند و بعد از آن به بندگان سرکار نصیحت کردند و امر به فرمان برداری امیر شیرعلی خان نمودند.

ثانی در باب افتاق و عظم و نصیحت فرمودند و تحقیقات بسیار و سفارشات بی شمار کردند. چون از این رهگذر فارغ شدند در خص و ص تسخیر هرات و تأخیر نکردن و سرعت نمودن بزرگان و سرکردگان گفتگو کردند. امر نمودند و اجازه دادند که تکیه بر ضمائر الهی کرده، به زودی یورش برند و در حیات سرکار شهر هرات را تصرف دارند، زیرا که پادشاه شما من باشم عمر خود را آخر میدانم و در باقی عمر خود اعتماد ندارم هر چند زودتر کار هرات را انجام بدهید، ارزوی پادشاه برآورده می شود و ارمان به دل نمی ماند و می خواهم که فتح هرات را ملاحظه کنم بعداً آسوده خاطر به رضای خداوند واصل شوم." (۲۴)

وصایای امیردر مورد تسریع فتح هرات درگوش شهزادگان و سران نظامی و ملکی تاثیر خاص بخشید و حسب الامر ترتیبات نقب گذاری و حمله شدید گرفته شد و در نتیجه علی الرغم مقاومت شدید شهنواز خان پسر سردار سلطان احمدخان مرحوم، اهالی شهر دروازه های بالاحصار را بازکردند و تحت هدایت پادشاه جدید (امیرشیرعلی خان) شهر اشغال گردید و بدین ترتیب آخرین آرمان امیردوست محمدخان برآورده شد و سجده شکر به جای آورد و قرار دستور پادشاهی به مناسبت فتح هرات مجالس جشن و سرور و شادمانی عمومی در تمام شهر و ولایات برپا گردید. شکی نیست که در تراژیدی محاصره طولانی برای فتح هرات، شهامت و استقامت افغانی از هر دو طرف تبارز داشت. در مدت محاصره و در اثر فشار مشکلات و رنج و غصه از یک طرف، نواب بیگم دختر امیر، زوجه سردار سلطان احمدخان و از جانب دیگر خود سردار به فاصله کمی از یک دیگر وفات کردند تا بالاخره شهر گشوده شد. متعاقباً دو هفته بعد خود امیر هم به مرض ضیق النفس در هرات پدرود حیات گفت.

بنمود فتح شهر هرات و بداد جان مردانه شهر هری به جان گرفت (۲۵)

پایان

ماخذ و رویکردها :

- ۱- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، چاپ سپهر تهران، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۰۵
- ۲- همان اثر، همانجا
- ۳- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۶
- ۴- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۰۶
- ۵- غبار، همان اثر، ص ۵۵۷
- ۶- میرزا علیقلی، همان اثر ص ۱۰۷
- ۷- غبار، ص ۵۵۷، مقایسه شود با میرزا علیقلی، ص ۱۰۷
- ۸- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۰۸
- ۹- میرزا علیقلی همان اثر، ص ۱۰۹
- ۱۰- نفتولا خالفین، انتقام در جگده لگ، ص ۴۲۲، غبار، همان، ص ۵۵۷
- ۱۱- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوبندی خاطرات، ص ۱۳۳-۱۳۵، ترجمه پشتو از نسیم سلیمی
- ۱۲- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۰۹-۱۱۲
- ۱۳- غبار، همان اثر، ص ۵۵۸-۵۵۹
- ۱۴- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوبندی خاطرات، ص ۱۳۵-۱۳۸
- ۱۵- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، ص ۱۳۰-۱۳۴
- ۱۶- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۲۰
- ۱۷- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۱۹
- ۱۸- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۲۴
- ۱۹- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۹
- ۲۰- میرزا علیقلی، تاریخ واقعات و سوانح افغانستان، ص ۱۳۵-۱۳۷
- ۲۱- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان، ص ۱۲۵-۱۲۶، سیستان، سرزمین ماسه ها و حماسه ها، ج ۴، ص ۱۸
- ۲۲- میرزا یعقوب علیخان خافی، پادشاهان متاخر افغانستان، ۱۳۳۴ ش، ص ۱۳۳
- ۲۳- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی، صص ۱۲۸-۱۲۹، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۰ بیعد
- ۲۴- میرزا یعقوب علی خان خافی، پادشاهان متاخر افغانستان، صص ۱۳۱-۱۳۳
- ۲۵- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی، صص ۱۲۹
- ۲۶- مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل، به اهتمام محمد آصف فکرت، چاپ مشهد، ص ۱۹۳-۱۹۴
- ۲۷- همان اثر، ص ۱۹۵
- ۲۸- حبیبی، جنبش مشروطیت، ۱۳۶۳ ش، صص ۱۰۱-۱۰۲، کرسی نشینان کابل، ص ۲۵۰-۲۵۱
- ۲۹- سید مسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد. ج ۲، ص ۱۶۹